

نظریه افتراق زنان و تحلیل آن در رمان هرس نوشته نسیم مرعشی

تهمینه شجاعت‌زاده^۱

دکتر نرگس اسکویی^{*۲}

دکتر آرش مشفق^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۹

چکیده

فمینیست‌ها تعاریف موجود از «زن» را در سامان‌های اجتماعی بشری، نه بازشناخت واقعی از او، بلکه شناسایی هژمونی فرهنگ مردانه از زن می‌دانند و در مقام راه‌کار، زنان را دعوت به «افتراق و استقلال» می‌نمایند. نظریه افتراق در دیدگاه‌های مختلف فمینیستی، تعاریف مختلفی از جوامع مادرسالار و آرمان‌شهرهای تک‌جنسیتی تا خلوت‌گاه‌های شهودی می‌یابد؛ اما دستاورد منظور و موعود همه نظریه‌های پیرامون افتراق، کمک به پاک کردن انگاره‌ها و باورداشتهای معهود از زن است، برای آنکه به هستی‌شناختی حقیقی از اصالت و عاملیت خود دست یابد. در این مقاله، به روش تحلیل محتوای قیاسی، دلایل و نیز نتایج حاصل از استقلال زنانه موجود در رمان هرس را براساس نگرش‌های فمینیستی ارائه‌شده در باب نظریه افتراق بازجست‌ه‌ایم. آنچه از این جستجو به‌دست آمد اینکه: اگرچه استقلال زنان در رمان هرس شباهت به نوعی تنبیه یا تبعید خودخواسته دارد، اما حداقل در مورد شخصیت اصلی داستان، نوال، منجر به رسیدن به خودباوری، استقلال، آرامش، عاملیت و هماهنگی و اتحاد با عناصر هستی گشته‌است که ناشی از نوعی سفر شهودی در خود است، یعنی همان چیزی که نظریه افتراق به آن توجه دارد.

واژگان کلیدی: ادبیات فمینیستی، نظریه افتراق، رمان هرس، خودشکوفایی، عاملیت.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بناب

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بناب

۳. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بناب

*oskooi.n.1350@gmail.com

۱- مقدمه

روان‌شناسان با گرایش‌های مختلف فردی، اجتماعی، شناختی، انسان‌گرا و ساختگرا در موضوع افتراق و تفرد^۱ بحث‌های بسیاری ارائه نموده‌اند. این گروه دانشمندان، در ادامه تحقیقات زیگموند فروید در این مبحث و در طی نظریه‌های شخصیت، بر اصل افتراق به عنوان پایه تکامل و تعالی شخصیت آدمی تأکید نموده‌اند. به عقیده آنان، کودک انسان، در مسیر به‌هنگار کمال و استعلای شخصیتی، از گذار از وابستگی به دیگری و رسیدن به مرحله استقلال من از دیگری ناگزیر است؛ بر این اساس، من تا زمانی که زیر سایه دیگری قرار دارد، هرگز به تعالی، استقلال هویتی و عاملیت نخواهد رسید و گرفتار حقارت^۲ و در خودماندگی خواهد بود؛ چنین شخصی، مادام که خود را از تعلق به غیر نرھاند، پیوسته از اختلال روان‌پریشی همزیستی^۳ در عذاب خواهد بود (فیست، ۱۳۸۸: ۱۴۳، ۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۹، ۱۹۹، ۲۲۶، ۳۱۱).

اصل افتراق یا تفرد، بعدها مورد توجه دانشمندان علوم دیگر نظیر فلسفه، جامعه‌شناسی و سیاست هم قرار گرفت؛ دیدگاه‌های اخلاقی و پدیدارشناختی، نظیر بحث‌های فلسفی هوسرل، فوکو، سارتر و هایدگر در باب من^۴ و دیگری، پایه مباحث فرهنگی و انتقادی بسیاری شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به مباحثی چون رادیکالیسم فرهنگی^۵، مطالعات پسااستعماری^۶ و برخی جنبش‌های فمینیستی اشاره کرد. مطابق این نظرگاه، من، دیگری را صرفاً به‌مثابه بدل خودم، غیرمستقیم درک نمی‌کنم (هوسرل، ۱۳۸۱: ۱۸۰) و این یعنی نفی غیریت مطلق دیگری و تقلیل آن به یک من دیگر^۷ درحالی‌که «دیگری برای خودش یک من است و وحدت آن نه در ادراک من، بلکه در خود اوست؛ به عبارت دیگر، دیگری من، من محضی است که برای وجود داشتن نیازی به هیچ چیز ندارد، بلکه وجود مطلق و نقطه آغازی ریشه‌ای برای خویش است، همان‌گونه که من برای خود چنین‌ام» (لیوتار، ۱۳۸۴: ۴۱).

فمینیست‌ها هم از این تئوری روان‌شناسی برای بیان مفاهیم مورد نظر خود استفاده کرده‌اند؛ آنان می‌گویند در اغلب جوامع، زن در برابر وجود اصل، یعنی مرد، وجودی غیراصلی و دیگری شمرده می‌شود: «فردستی زنان از اساس حاصل یک فرق‌گذاری غیرمنطقی برپایه

1. individuation
2. inferiority feeling
3. symbiotic psychosis
4. ego
5. Cultural Radicalism
6. Postcolonialism
7. alreat-ego

جنس افراد نیست، بلکه حاصل سلطه مردانه است که تحت آن تفاوت‌های جنسیتی در توزیع مزایا دخالت داده شده و زنان را به طرز سیستماتیک از آن مزایا محروم می‌گرداند» (منسبریج و دیگران، ۱۳۸۷: ۶۹). پس زن نیاز دارد تا خود اصلی را بیابد، رشد دهد و از موجودیت و عاملیت خود دفاع کند؛ بدین جهت بخش عظیمی از معتقدان فمینیسم، زنان را به افتراق و استقلال برای یافتن فرصتی جهت جهان‌بینی شناختی صحیح از شأن و منزلت طبیعی خود دعوت می‌کنند.

هرس نوشته نسیم مرعشی، از زنی سخن می‌گوید که تحت تأثیر سلطه مردانه و بی‌رحم جنگ، دچار خودباختگی هویتی و فرهنگی شده، تمامی باور خود را به نقش اصیل زن از دست داده‌است. طرح داستان، فرصتی جبری برای استقلال، در شکل زیست در جامعه تک‌جنسیتی در اختیار زن قرار می‌دهد؛ این افتراق، در اصل چالشی هویتی برای این زن است تا دور از تلقین‌ها و انگاره‌سازی‌های فرهنگی قاهر، خود و نیروهایش را بهتر درک کند و به جهان‌بینی کامل‌تری از خود دست یابد.

۱-۱- بیان مسأله

فمینیست‌های موج‌های اول و دوم و سوم، یعنی فمینیست‌های لیبرال و رادیکال، فمینیست‌های رمانتیک، اگزیستانسیالیست‌ها، فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست و در این اواخر، فمینیست‌های فرهنگی و بین‌المللی (یا جهانی) با گرایش‌های ضداستعماری و همچنین اکوفمینیست‌ها، استقلال زنان را ضروری می‌دانند و هرکدام تعاریف و تئوری‌های ویژه‌ای برای افتراق طرح کرده‌اند. نظریه افتراق در ادبیات فمینیستی جهان، انعکاس خوبی داشته و آثار بسیاری برای بسط و توسعه این نظریه خلق شده‌است؛ در میان آثار معاصر ادب فارسی، این نظریه در رمان هرس تجلی یافته‌است. بنابراین مسأله اصلی این تحقیق جستجو در آرای فمینیست‌ها در باب نظریه افتراق و بررسی آن به شیوه تحلیل قیاسی در رمان هرس، نوشته نسیم مرعشی، به عنوان نمونه‌ای از ادبیات فمینیستی در ادبیات ایران است.

۲-۱- پیشینه و ضرورت تحقیق

رمان هرس تاکنون در تحقیقات دانشگاهی و رسمی نقد نشده‌است؛ چند مقاله پیرامون این رمان، در پایگاه‌ها و صفحات اینترنتی دیده شد؛ از آن جمله: فیض‌آبادی (۱۳۹۷) در مقاله «ماتم

ناتمام» این داستان را از منظر عوارض روحی- روانی جنگ بر انسان‌ها تحلیل کرده، تمرکز دیگر آن بر نمادهای داستان (رنگ- صدا- نخل) بوده‌است؛ کنعانی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به رمان هرس» بر روی شخصیت مرد داستان (رسول) متمرکز شده‌است و از او مانند قهرمانی یاد می‌کند که در زمانه‌ای بحرانی، تمام تلاش خود را برای حفظ خانواده‌اش انجام می‌دهد؛ امیدی سرور (۱۳۹۶) در نوشته‌ای با نام «نگاهی به رمان هرس» بار دیگر به تحلیل شخصیت رسول، به‌مثابه قهرمان اصلی داستان پرداخته‌است و داستان را از منظر کهن‌الگوی سفر نقد نموده؛ در این تحلیل‌ها بر روابط بین اعضای خانواده (متأثر از فضای جنگ) هم پرداخته شده‌است. چنان‌که مشخص است هیچ‌یک از این تحلیل‌ها با موضوع این تحلیل هم‌خوانی ندارند. هرچند توجه به عادت‌واره‌های تثبیت‌شده فرهنگی متضمن فرودستی زنان، به شکل تحقیقات میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای در مطالعه آثار ادبی فارسی، امروزه از کمیت مطلوب برخوردار است، اما در هیچ‌یک از این آثار، توجهی به مسأله افتراق براساس نظریات فمینیستی نشده است و اصولاً، براساس جستجوی حاضر، نظریه افتراق در هیچ‌کدام از تحقیقات پژوهشگران نقد ادبی وارد نشده‌است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- نظریه افتراق (تفرد، استقلال)^۱

۲-۱-۱- افتراق و استقلال روان‌شناختی^۲

افتراق، اصلی در روان‌کاوی فرویدی و منبعث از روان‌شناسی رشد است. افتراق جزو بنیادی‌ترین الگوهای روان‌تحلیل‌گری^۳ است که از مفهوم سرسپردگی^۴ (تعلق-وابستگی) عاطفی و هویتی نشأت یافته‌است و در واقع ناظر بر اصل استقلال و جدایی روان‌شناختی است (Bloom, 1980: 23). زیگموند فروید در تئوری افتراق (با نام‌های دیگری همچون تفرد، فردیت و استقلال) به این مسأله توجه نمود که کودک در ابتدای به دنیا آمدن، پیوندی ناگسستنی و شیفته‌وار با مادر دارد و وجود خود را با مادر یا دایه یکپارچه می‌پندارد؛ اما در ادامه مراحل رشد شخصیتی، به‌گونه ذهنی، بین خود (سوژه) و جهان اشیا

-
1. Separation
 2. psychological Separation
 3. psychoanalysis
 4. attachment

و دیگری (ابژه) تمایز قائل می‌شود؛ لازمه افتراق، در وهله اول رشد شناختی- فیزیکی و در مرتبه ثانوی بودن در رابطه با مادر یا نگهدارنده کودک است، یعنی پیش شرط افتراق، پیوستگی و در رابطه بودن است؛ اگر کودک با نگهدارنده‌اش همزیستی بهنجار و سالم داشته باشد، به دنبال آن، مرحله بعدی رشد، یعنی افتراق نیز به سلامت طی خواهد شد تا کودک به شخصیت مستقل و متعالی با عزت نفس و عاملیت کافی دست یابد؛ اما بودن در رابطه ناسالم وابستگی نالایمن، برای کودک به همراه خواهد آورد؛ در چنین حالتی فرد فاقد استقلال، اصالت هویتی، عزت نفس و عاملیت شخصیتی بوده و گرفتار انواع اضطراب‌های بنیادی، کاستی‌های شخصیتی و ارتباطی و نیز انواع روان‌رنجوری‌ها خواهد بود. پس از فروید، روان‌شناسانی -با گرایش‌های مطالعاتی گوناگون- نظیر ملانی کلین^۱، مارگارت ماهر^۲، اوتو کرنبرگ^۳، هینز کوهات^۴، جان بولبی^۵، (فیست، ۱۳۸۸: ۱۴۳، ۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۹، ۱۹۹، ۲۲۶، ۳۱۱)، اریک فروم، کارن هورنای (هورنای، ۱۳۹۴: ۱۱، ۱۴۳، ۱۹۹)؛ ژاک لکان (موللی، ۱۳۹۵: ۲۰۰-۱۷۰) و غیره، مطالعات وی را در زمینه تئوری افتراق گسترش دادند و هر یک از آنان دیدگاه نویی را بر این اصل افزودند.

۲-۱-۲- نظریه افتراق فمینیستی

فمینیست‌ها با الهام گرفتن از نظریه افتراق فرویدی، نظریه افتراق فمینیستی را مطرح کردند. این نظریه، نخست بر لزوم تکمیل هستی‌شناختی زن از خودش اشاره دارد و سپس از ضرورت تغییر انگاره‌های فرهنگ جنسیتی- هویتی در موضوع زن سخن می‌گوید؛ «زن می‌خواهد طبیعی و آزادانه رشد کند و ذهنیت خود را بارور کند، روحش بدون مانع باشد و در مسیر شکوفایی توانایی‌های ذاتیش مانعی نباشد» (Fuller, 1971: 34) و از آنجا که جامعه مردانه در رشد و تکامل هویتی خود نه بر افتراق بلکه بر تفاوت پای می‌فشرد، فمینیست‌ها هم که از قرن نوزدهم، به دنبال تغییرات فرهنگی وسیع‌تری بوده‌اند، به جای ایستادگی بر روند اولیه و اصرار بر تکیه‌گاه‌های مشابهتی میان زنان و مردان، اغلب بر تفاوت‌های دو جنس تأکید می‌نمایند؛ «الیزابت گراس در کتاب *زورآزمایی‌های فمینیستی* می‌گوید که از آنجا که زنان

1. melani klein
2. Margaret Mahler
3. Otto Kernberg
4. Heinz Kohut
5. John Bowlby

باید برای بازتعریف نقش‌های اجتماعی آزاد باشند، لازم است تفسیر عدالت به‌مثابه برابری را کنار بگذارند؛ هدف آنها بهتر است به عنوان سیاست استقلال از مرد فهمیده شود تا سیاست برابری با مرد؛ از نظر او استقلال یا خودمختاری متضمن این حق است که هرکسی خود را در قالب مفاهیمی که دوست دارد تعریف کند» (پاک‌نیا و مردیها، ۱۳۹۴: ۷۸)؛ بدین ترتیب اغلب فمینیست‌ها، در عین اهمیت دادن به اندیشه‌های انتقادی و خودتکاملی، بر جنبه غیرعقلانی و شهودی رشد هویتی اشاره کرده‌اند و معتقدند که کیفیت‌های زنانه (توانایی‌های طبیعی مختص زنان) می‌تواند منبعی برای قدرت شخصی، غرور و منشأ نوزایی عمومی باشد.

۲-۱-۲- پیوند با طبیعت برای درک عاملیت و استعلای زنانه

برخی از روان‌شناسان نظیر فروم و کارنای، در مقام راهکار برای نجات بشر از اضطراب‌ها و تنش‌های زندگی پیشرفته و صنعتی امروز، از لزوم بازگشت انسان به خود طبیعی و زندگی طبیعی برای درک بهتر از قابلیت خود سخن گفته‌اند؛ فمینیست‌های بسیاری بر همین اساس، مسیر خودشکوفایی و تعالی زن را در بازگشت و پیوند وی به زندگی طبیعی عنوان نموده‌اند. آغازگر این تفکر، مارگارت فولر^۱ با مقاله «زنان در قرن نوزدهم» (۱۸۴۵) بود که سنت فمینیسم فرهنگی را براساس متافیزیک آمریکایی بنا نهاد و زنان را بر سویه عاطفی و شهودی شناخت و تکامل استعلایی دلالت نمود؛ فولر که هم‌زمان در زمینه احقاق حقوق بومیان رنگین‌پوست و استعمارزده آمریکایی تلاش می‌کرد، معتقد بود که زنان باید قواعد حقوقی و فرهنگی را از درون خود کشف کنند نه اینکه از بیرون بیاموزند (Fuller, 1971: 34). وی شرح می‌دهد که نظریه افتراق خود را از یک سنت بومی آمریکایی به وام گرفته‌است: زن سرخ‌پوستی باور می‌آورد به اینکه با خورشید ازدواج کرده‌است؛ بنابراین از چادر اجتماعی خود جدا می‌شود، کلبه‌ای برای خود می‌سازد و در آنجا در پیوستگی کامل با طبیعت روزگار می‌گذراند (Ibid: 101)؛ فولر معتقد است این سنت می‌تواند نمادی باشد از راهی که زنان برای خودبرانگیختگی و تغییرات فرهنگی باید طی کنند، جدا از تعاریف و تفاوت‌های فرهنگی دنیای مردانه‌ساز و در پیوند با خورشید نامیرای حقیقت درونشان (Ibid: 119-120).

1. Margaret Fuller

۲-۲-۱-۲- نظریه افتراق و تئوری آرمانشهر تک‌جنسیتی یا مادرسالار

راه‌کار دیگری که اغلب فمینیست‌ها برای افتراق و تفرد زنان و دریافت‌های حقیقی از قابلیت‌های زنانه مطرح نموده‌اند، بهره‌مندی از آرمان‌شهرهای تک‌جنسیتی با محوریت زنان است؛ مری ولستون‌کرافت^۱ بر فردیت و استقلال زنان پای می‌فشرد و معتقد بود که خودباوری زنانه در افتراق میسر خواهد شد؛ افتراقی که موجب تقویت هویت و ذهنیت زنان از خود و حصول پیشرفت‌های مؤثر در زندگی خصوصی و عمومی خواهد شد (Wollstonecraft, 149: 1975)؛ شارلوت پرکینز گیلمن^۲، از دیگر تئوریسین‌های نظریه افتراق و خودانگیختگی زنان و طرفدار تشکیل جامعه مادرسالار است؛ وی در آثار مهمی نظیر «زنان و اقتصاد»^۳ (۱۸۹۸)، «دنیای مردساخته یا فرهنگ مردم‌محور»^۴ (۱۹۱۱) و «در خانه»^۵ (۱۹۰۳)، از نظریه افتراق زنان دفاع می‌کند (Gilman, 1979: 133) و تز اصلیش روی کار آمدن نظام ارزشی مادرسالار است (ibid: 251). به باور گیلمن، فرهنگ زن‌محور، اصول عشق‌ورزی را متحول نموده و امر حکمرانی را در معنای مادری یعنی «مراقبت، پرورش، تأمین و آموزش» تغییر خواهد داد (ibid: 190)؛ گیلمن در رمان سرزمین‌او (۱۹۱۵)، که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فمینیستی نوشته شده براساس نظریه افتراق فمینیستی است، اتوپیای مادرسالارانه خود را ترسیم کرده‌است؛ ساکنان این سرزمین، زنانی هستند که در صلح و آرامش کامل با خود و طبیعت می‌زیند؛ گیاه‌خوارند، زباله‌ها را بازیافت می‌کنند، از طریق بکرزایی ادامه نسل می‌دهند و رب‌النوع مادری، الهه واحد آنان است (Gilman, 1970: 28). سارا گریمکی^۶، الیزابت کدی استانتون^۷، ماتیلدا جاسلین گیج^۸، فمینیست‌های موج اولی‌ای بودند که ایده‌هایی برای تشکیل جوامع مادرسالار یا مادرشاهی داشتند؛ آمار اتوپیا‌های فمینیستی مبتنی بر استقلال زنان بسیار بیشتر از مجال این تحقیق است.

-
1. Mary Wollstonecraft
 2. Charlotte Perkins Gilman
 3. Women and Economic
 4. The Man-Made Word
 5. The Home
 6. sarah grimke
 7. Elizabeth Cady Stanton
 8. Matilda Joslyn Gage

۲-۲- تصویری از عدم استقلال و فقدان عاملیت زنان در رمان هرس

ویژگی اصلی رمان هرس، دوپاره شدن ذهنیت جاری در آن براساس عنصر جنسیت و مرزبندی اغلب عناصر آن در تقابلی دوگانه، به دو بخش زنانه و مردانه است؛ این ویژگی از همان آغاز در اجزای روایت از شخصیت‌ها، تا طرح، پیرنگ و حتی گره‌افکنی داستان احساس می‌شود. رمان در هجده فصل، بدون رعایت توالی زمانی، تنظیم شده است. داستان از زوایه دید راوی دانای نیمه‌کل و با بهره‌گیری از شیوه‌هایی نظیر توصیف، انواع گفتگو و تداعی‌های ذهنی روایت می‌شود. تعلیق‌های موجود در شیوه روایت و فصل‌بندی بدون نظم کتاب، ذهن مخاطب را به کشف مناسبات داستان و پیگیری روایت آن برمی‌انگیزد. عناصر دیگر داستان، نظیر شخصیت‌پردازی و فضاسازی از کمک به طرح اصلی روایت فراتر نمی‌رود. دیگر ویژگی اصلی رمان، رنگ و بوی اقلیمی آن (جنوب ایران) است که در اسامی اشخاص، عناصر و اماکن، گویش شخصیت‌ها و توصیفات و فضاسازی داستان وجود دارد؛ جز نمادهای بومی نظیر نخل‌ها و خوراکی‌ها، نویسنده از عناصر بلاغی دیگری هم‌چون تشبیهات و استعارات در زبان روایت بهره گرفته است.

ارائه تحلیل از تصویر زن را در این رمان به دو بخش اصلی تقسیم نموده‌ایم: بخش اول به بررسی وضعیت شخصیت اصلی زن، نوال، در زندگی خانوادگی و پیش از افتراق می‌پردازد و از اضطراب‌ها، تنش‌ها، نیازها، روان‌رنجوری‌ها و فشارهای محیطی بر موجودیت او بحث خواهد شد تا دلایل انگیزش او برای افتراق، تجزیه و تحلیل شود؛ سپس در بخش دوم، از افتراق زن و سعی او در بازیابی خویشتن و استقلال هویتی او سخن خواهد رفت. لازم به یادآوری است که متن رمان هرس از خلال بخش‌بندی‌های منظم و متوالی تحقیق، قابل دریافت است.

۲-۲-۱- اضطراب بنیادی و اختلال هراس زن

شخصیت اصلی زن داستان، نوال، در خانواده تک‌والد به سرپرستی پدر، بزرگ شده است؛ در تمام سال‌های زندگی و قبل از آغاز جنگ، پدر، عموها، و پسرعموها حامیان اصلی او بوده‌اند؛ پس از ازدواج وابستگی عاطفی شدید نوال به مردان، به پسرش شهران منتقل می‌شود اما خشونت جنگ همه این مردان را از او می‌گیرد و از آن پس، نوال را اختلال

هراس^۱ «بی‌مردی» فرامی‌گیرد. از دست دادن حمایت مردانه، به‌شدت نوال را مضطرب و افسرده ساخته‌است؛ این اضطراب از دل‌بستگی نایمن زن به مردان زندگیش (نگهدارنده) و عدم استقلال شخصیتی وی ناشی می‌شود؛ اختلال هراس بی‌مردی، همچنین باعث توهم^۲ و پریشانی ذهنی نوال شده‌است و در این حالت او از دیدن و درک تصاویر واقعی ناتوان مانده: «نوال هرچه نگاه می‌کرد مرد نمی‌دید توی خیابان. فقط زن می‌دید [...] ده سال بود که نوال توی خیابان‌های اهواز مرد نمی‌دید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۲۸).

این توهم و اضطراب بنیادی، باعث پریشانی و بی‌پناهی زن شده‌است، تا جایی که وی با اصرار تمام از همسرش رسول می‌خواهد: «بروند شیراز، اصفهان، تهران، هر شهر دیگری که مرد داشته باشد» (همان: ۲۹)؛ نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که این احساس بی‌پشتوانگی، تنهایی و بی‌مردی زن در عین بودن رسول، شوهرش، در او وجود دارد و هر روز بیشتر رشد می‌کند. این امر با توجه به لایه ظاهری داستان، که رسول تمام توانش را برای حفظ زندگی و حمایت از همسر به کار بسته‌است، در وهله اول، غیرمنصفانه و قدرشناسانه (از جانب زن) به نظر می‌رسد؛ زیرا در برداشت نخست، این‌گونه به نظر می‌رسد که گویا تمام ایثار و ازخودگذشتگی در این زندگی از جانب مرد است و زن سپاسگزار تلاش و محبت او نیست، اما در لایه‌های زیرین داستان به گوشه‌هایی عمیق‌تر از روابط این زن و مرد اشاره می‌شود که درک تنهایی و فوبیای بی‌مردی زن در عین بودن مرد را ممکن ساخته‌است. این دلایل از خلال گفتگوهای ذهنی و تداعی خاطرات شخصیت زن و مرد داستان در روایت وارد شده‌است و در ادامه تحلیل به آنها اشاره خواهد شد.

۲-۲-۲- خودباختگی و ایستایی شخصیت زن

در زندگی پس از جنگ نوال و رسول، فقط مرد است که امید و ایده ساخت دارد و پیشرفت می‌کند؛ زن فرورفته در لاک افسردگی خود، هرگونه اختیار و تصمیم‌گیری برای زندگی خانوادگی را به رسول واگذار کرده‌است و خود گرفتار روزمرگی و غرق در خاطرات سال‌های پیش از جنگ، روزگار می‌گذراند. در این زندگی، اصل رسول است و زنان (نوال و دو دخترش) دیگرانی هستند که وجودشان تابعی از وجود مرد است؛ از این روی بیشتر انرژی

1. phobic disorder
2. hallucination

مرد صرف رشد خود می‌شود، زیرا «این ذهنیت همه‌گیر که مرد کسی است که به شکار می‌رود، می‌جنگد و پول و افتخار می‌آورد باعث شده‌است که مرد موجودی برای خود و روبه رشد باشد و زن موجودی درخود یعنی دیگری، ساکن و وابسته» (Jaggar, 1983: 199)؛ همچنان که فشار روانی، اضطراب دائمی، نومیدی و افسردگی، بی‌قراری و ناتوانی از سازگاری با جهان شخصیت نوال را به سکونت و درخودماندگی گرفتار کرده‌است، رسول با کار و ادامه تحصیل راه‌های رشد خود را هموارتر می‌کند: «فقط رسول بود که از زندگی این‌قدر زیاد می‌خواست» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۹). چنان‌که ذکر شد در این زندگی اصل مرد است و زنان در حاشیه قرار دارند، از این روی اهمیت امور مربوط به مرد و زندگیش بر تمام مسائل دیگر زندگی تقدم دارد: «به خاطر هیچ‌چیز از کارش نمی‌زد حتی به خاطر مریضی و مدرسه دخترها. زندگی نوال و دخترهایش با رسول بعد از تیم اداره شروع می‌شد» (همان: ۵۰). نویسنده نشانه‌های روشنی از تعارض زندگی «درخود» نوال با زندگی «برای خود» رسول در اختیار قرار می‌دهد تا علت انزوا و هراس بی‌مردی زن، علی‌رغم حضور شوهر، برای مخاطب روشن‌تر شود؛ زن اگرچه از بی‌مردی به رنج است، اما نمی‌تواند بهره‌ای از وجود مرد ببرد زیرا برای مرد، خودش و کارش بر دیگری، یعنی زن و نیازهای او اولویت دارد «خوشحالی‌ش برای افتخار بود. برای کارش» (همان: ۵۵). زن با درک درست از این واقعیت و پذیرش آن، از متن زندگی به حاشیه روان‌رنجورانه خود خزیده‌است.

۲-۲-۳- نابرابری جنسیتی و کینه‌توزی فرودستانه زنان

اصالت‌بخشی به مرد و غیرخودی پنداشتن زن، در رفتار رسول با خانواده‌اش آشکار است. دلخوشی او به فرزند پسر و عدم توجه چندانش به دختران، دلیل دیگری برای دوری نوال از مرد است؛ سرد شدن عواطف رسول در غیاب فرزند پسر، احساسات منفی نظیر حقارت^۱ و خودانتقادی^۲ را در زن تشدید نموده‌است؛ نویسنده جای‌جای داستان به دوگانگی کنش مرد در رفتار با فرزندان ذکور و اناش اشاره می‌کند (همان: ۳۱) این مسأله جز آنکه موجب سرخوردگی بیشتر نوال و سرزنش درونی در او می‌شود که چرا نتوانسته‌است پسری به مرد

1 . inferiority feeling

2 . self- criticism

بدهد، در دختر دوم خانواده، امل، که بسیار وابسته به نوال است، حس شدیدی از نفرت و کینه‌توزی نسبت به پدر و برادرش ایجاد کرده‌است.

مقاله کینه‌توزی را نخستین بار فردریش نیچه برای توصیف نوعی واکنش احساسی به شرایط محدودکننده اجتماعی و فرهنگی به کار برد؛ نیچه کینه‌توزی را به عنوان اخلاق اکتسابی فرودستان در برابر منش زبردستان قرار داد؛ از این دیدگاه اخلاق فرادستی، کنش و اخلاق کینه‌توزانه فرودستی، واکنش است (لاجوردی، ۱۳۸۶: ۹۵)؛ شخصیت امل در داستان نمونه‌ای از یک زیردست کینه‌توز و خودویرانگر است: «از چشم‌هایش زهر می‌پاشید. می‌توانست با همان چشم‌ها رسول را بکشد» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۴)؛ امل میراث‌دار کینه فرودستانه-زنانه در این داستان است. عصیانی که در روح او وجود دارد و به شکل پرخاش‌گری بروز می‌کند، نتیجه نگرش یک زن به «خود» و مقایسه آن با مرد زبردست است. این عصیان در سه نسل از زنان داستان، هر یک به‌گونه‌ای بروز نموده‌است؛ مادر بزرگ امل (مادر نوال) از خانه شوهر فرار کرده و دیگر هیچ خبری از او در دست نیست (همان: ۵۳)؛ مادر امل، نوال، با بی‌تفاوتی اعتراض خود را بروز می‌دهد و سرانجام او نیز به شیوه دیگری از زندگی مرد خارج می‌شود؛ امل، نماینده نسل سوم، شیوه اعتراضی خشونت‌آمیز را در پیش گرفته‌است؛ جنسیت‌گرایی مشهود در عملکرد پدر، نظیر غصب اتاق امل و اختصاص دادن آن به پسری که در راه است - «کم‌کم چیزاته جمع کن ببر تو اتاق انیس. برادرتون خو بالاخره پسره. اتاق می‌خواد برا خودش» (همان: ۳۷) - موجب بروز و پرورش چنین شخصیت کینه‌جو و عصبی در وجود دخترک گشته‌است. کینه‌توزی و خشم امل، به نابودی یکی از فرزندان خانواده - تهانی - هم منجر می‌شود.

۲-۲-۴- مهرطلبی زنانه و پذیرش فرادستی مردان

سلطه‌پذیری^۱ و مهرطلبی هر دو واکنش‌های تدافعی ناشی از عدم استقلال شخصیتی، روان‌رنجوری و اضطراب دائمی است (هورنای، ۱۳۹۴: ۹۸-۱۳۴)؛ نوال به قصد جلب رضایت و محبت همسر در رویای آوردن پسری باردار می‌شود: «لابد رسول هم این‌طوری دیگر تا شب بیرون از خانه نمی‌ماند. روزها به عشق پسرش ول می‌کند و وسط کار می‌آید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۳۱)؛ نتیجه سونوگرافی در ماه‌های نخست، او را امیدوار به داشتن پسری می‌کند؛

1. submissiveness

نویسنده در شادمانی و اشتیاق زایدالوصف زن برای پسر دار شدن، لایه‌های معنایی بسیاری از فرودستی زنانه را نظیر نیازمندی زن به حمایت دائمی یک مرد و نیز برتری و تفوق جسمانی مرد در داستان گنجانده‌است: «چه قدر خوب می‌شود پسری داشته باشد برای خود خودش، پسری که از همه بلندتر باشد و نوال وقتی می‌خواهد چیزی از کابینت بالای بردارد صدایش کند. قدش مثل رسول شود، شانه‌ها و بازوهایش مثل آقای نوال؛ پهن و قوی. بتواند نوال را وقتی پیر شد بردارد و روی دست ببرد به هر کجا که می‌خواهد. نوال بگذاردش جلوش و هی قربان صدقه‌اش برود تا بزرگ شود [...] می‌دانست وقتی پسرش را بگذارند توی بغلش دیگر از هیچ چیز نخواهد ترسید. چرا بترسد؟ یک مرد داشت می‌آمد به خانهاش. مردی که مال خود خودش بود» (همان: ۷۰). این بیانات شرح حال شخصیت ایستا و دلبسته، متوحش و مضطرب است که یکسره وابسته به غیر است و عاملیت و استقلال برای خود مفروض نیست؛ به همین سبب است که زن «با عشق تقریباً برده‌وار به پدر، شوهر، با علاقه به فرزند پسر، با دست‌یابی به ارزش‌های فرهنگی که اصولاً به مردان اختصاص دارد، در پی جبران نقص خود برمی‌آید» (ایرگاری، ۱۳۸۱: ۴۸۲).

همان‌گونه که نوال انتظار داشت، در سایه پسری که احتمال آمدنش می‌رود، رسول رفتار مهرآمیز و پرتوجهی را در پیش گرفته‌است؛ «حالا همه چیز عوض شده بود. رسول برای رفتن‌ها و آمدن‌هایش نظر نوال را می‌خواست. برای گرفتن کارهای جدید. برای چیدن خانه. از نوال خواسته بود باز برای اتاق پسرشان گلدوزی کند. از روزهای خوب حرف می‌زد. از خوب شدن حال نوال» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۵۰) و این امر برای نوال بسیار خوش‌آیند است «ته دلش ذوق کرده بود از این که بعد از یازده سال دوباره می‌تواند آدم مهم زندگی‌شان باشد» (همان‌جا). تولد یک پسر، برگشت خوشی و بهبود رابطه زن و مرد را میسر جلوه می‌دهد و زن می‌اندیشد که با داشتن پسری، با رسول «هم‌اندازه» خواهد شد: «پسر توی شکم نوال می‌توانست روزهای از دست رفته را به او برگرداند. می‌توانست او و رسول را دوباره اندازه هم کند» (همان: ۵۳).

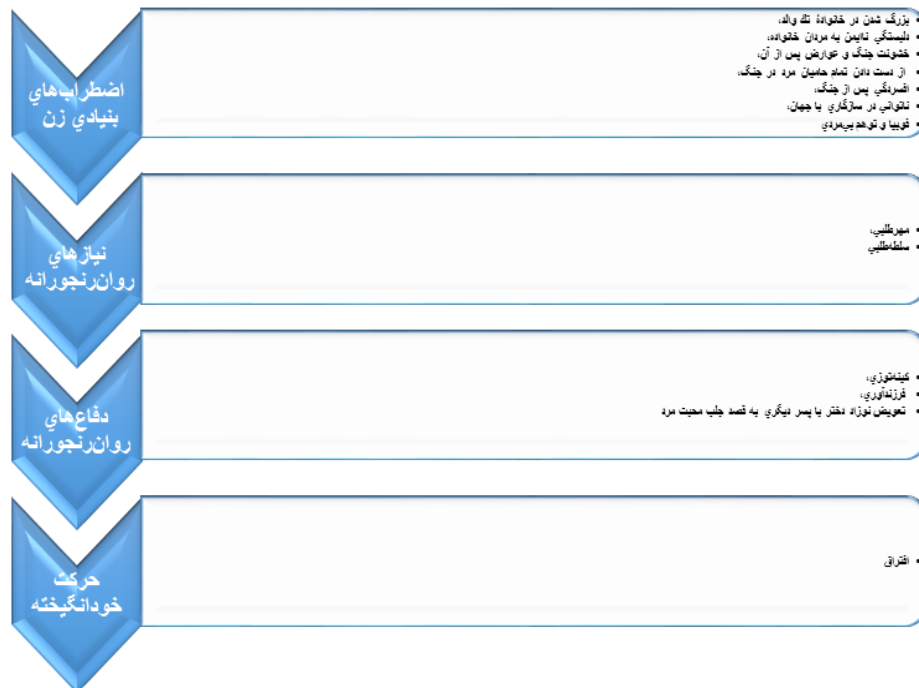
هرچند امید پرشور زن، با شنیدن خبر جنسیت جنین، که دختر است در سونوگرافی دوم بر باد می‌رود، اما در این مدت محبت و عنایت ویژه و دیرپافته مرد و احترام اطرافیانش چنان بر مذاق دردکشیده زن خوش آمده‌است که تصمیم می‌گیرد این موقعیت را از دست ندهد «او نمی‌گذاشت همه چیز خراب شود. او یک پسر از دنیا می‌گرفت. چیز زیادی نمی‌خواست. فقط

یک پسر به جای همانی که مرده بود. به جای همه مردهایی که جنگ از او گرفته بود. در دنیای به این بزرگی یعنی فقط یک پسر سهم او نبود؟» (همان: ۵۷). شاید بتوان این تصمیم را نقطه عطف این داستان به شمار آورد. این تصمیم نشان می‌دهد که چگونه زن در مقام فرودستی برای جلب توجه و محبت مرد ممکن است تن به هر کاری بسپارد «زن حق مسلمی در التذاذ ندارد مگر از سر تصادف، به طور ثانوی؛ اصل این است که مرد او را به عنوان ابژه به رسمیت بشناسد و او را به حساب آورد» (پاکنیا و مردیها، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

یکی از نکات بغرنجی که داستان در پی ایضاح آن است، آنجاست که زنان این موقعیت فرودستی را می‌پذیرند و آن را درونی می‌کنند. از نظر آنان چنین چیزی طبیعی است و باید در مقابل آن تسلیم بود. سلطه پذیرفته شده درونی در زندگی زن است که نوال را به چنین تصمیمی وامی‌دارد. بدین جهت، نوال پس از وضع حمل، با نقشه قبلی و با همدستی یک پرستار، دخترش را با نوزاد پسری در بیمارستان تعویض می‌کند «نوال وزن اِپسرا بچه را روی بازویش احساس کرد و برای یک لحظه دنیایش امن شد» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۷۲). در این میان، دختر سوم، تهانی، به سادگی قربانی فرهنگ تبعیض‌آمیزی می‌شود که بر رجحان پسر بر دختر رای می‌دهد: «بعد آن، دیگر تهانی در دل نوال تکان نخورد. دیگر به دیواره‌های شکمش چنگ نکشید. آرام شد. تسلیم و آرام» (همان: ۷۵).

مهم‌یار، پس‌رکی که جایگزین دختر اصلی خانواده یعنی تهانی شده‌است، از همان ابتدا با درستی جثه و قدرت بدنی، و بیش از همه با جنسیتش، خود را در دل رسول جا می‌کند؛ اما نوال قادر به پذیرش او نیست؛ اندیشه اینکه چگونه برای رضایت و شادی مرد تن به مذلت داده‌است، نوال را بسیار رنج می‌دهد؛ سرانجام عصیان می‌کند و کینه‌جویانه رو در روی شعف مرد از داشتن فرزند نرینه قد علم می‌کند: «ئی بچه‌یه خریدمش. با پولای تو کیف سیاه» (همان: ۱۶۳)؛ مرد با تحمل مرارت‌های بسیار، دخترکش، تهانی را از مادر بدلی پس می‌گیرد؛ اکنون او صاحب سه دختر تنی و یک پسر ناتنی است؛ اما اشتیاق و حظی که به آن پسر ناتنی دارد، بیشتر از دختران خودش است؛ نوال پس از این واقعه، دیگر مطمئن می‌شود که قادر به ادامه این زندگی نیست «بذار برم، دختریه هم ببرم با خودم. تو بمون با ئی پسر» (همان: ۱۶۴). رسول هم بعد از چند روز کلنجار رفتن با خود بالاخره این جدایی را می‌پذیرد: «برو نوال. برا همیشه. تا عصری می‌مونم پیش یومام. وقتی اومدم خونه نباش» (همان: ۱۷۱). شش سال بعد، مرد خسته از مسئولیت فرزندان و سوگوار دخترک سومش،

تهانی، همراه مهزیار، در جستجوی نوال برمی‌آید و او را در جزیره دارالطلعه، که ساکنانش فقط زنان هستند می‌یابد.



نمودار شماره (۱) مسیر حرکتی نوال به سمت انگیزش افتراق

۲-۳- افتراق زنان در رمان هرس

۲-۳-۱- عوارض جنگ

در رمان هرس، زنان بیش از هر چیز، از خشونت مذکر جنگ آسیب دیده‌اند. جنگ ماهیت زندگی را هر چه بیشتر مردانه‌تر و خشن‌تر ساخته‌است؛ هراس توهم‌آمیز نوال و مهرطلبی و وابستگی بیمارگونه وی به مردان، از اضطراب توان‌فرسای زنانه در ویرانگری و مرگ‌آفرینی جنگ و افسردگی و درخودماندگی پس از آن دوران سخن می‌گوید. نوال و زنان رنج‌دیده از جنگ که اکنون به تنهایی زندگی می‌کنند، به‌تدریج در روستای متروکه دارالطلعه گرد هم آمده‌اند. در این فضای تک‌جنسیتی، همه چیز از آثار جنگ زخم برداشته‌است: زنان، شوی و فرزند و خانواده و خان‌ومان از دست داده‌اند؛ برخی جراحتهایی از جنگ بر بدن دارند؛ نخل‌ها که شاخصه اصلی طبیعت این دیار هستند، بی‌سر افتاده‌اند و جانداران نیز

آسیب‌دیده از جنگ‌اند. «ئی جا همه مثل همیم، گاومیشا، زنا، نخلا، همه عقیم، تنها، بی‌دنباله» (همان: ۲۴). به‌واقع انگیزش^۱ یا محرکه اصلی نوال در گزینش افتراق از خانه را باید در سلطه فراگیر جنگ و عوارض آن جست.

۲-۳-۲- تجربه فرهنگ مادرمحوری در زنستان دارالطلعه

پس از فروکش کردن خشونت جنگ، زنان در فضای تک‌جنسیتی دارالطلعه، جدای از مردان، با آرامش و قناعت زندگی می‌کنند «ئی جا خوبه برامون یوما. کسی کاری به کارمون نداره. چند تا گاومیش داریم. اگه سعفی پیدا کنیم حصیر می‌بافیم. شایدم یه روزی باز خرما داشته باشیم. خرج خودمونه درمی‌آریم هر طور هست. همه کس همیم» (همان‌جا). در این زنستان، زنان از باقی‌مانده طبیعت برای امرار معاش خود استفاده می‌کنند و در عین حال با قابلیت مراقبت و پرورش خود به بازگشت زندگی به طبیعت و جانداران کمک می‌کنند «ولی حالا انگار نخلا قراره بزبان به امید خدا. زندگی مون داره عوض میشه یوما» (همان: ۴۰). این مفاهیم نمادین، یادآور فرهنگ مادری یا مادرمحور است که فمینیست‌ها آن را برای احیا و آبادی جهان و علی‌الخصوص طبیعت لازم می‌شمردند و معنای آن را در مراقبت، تربیت و پرورش می‌دانند. «زنان فطرتاً میل به محافظت و پرورش دارند» (Gilman, 1970: 380)؛ زنان، فرهنگ مادرمحور را در دارالطلعه تجربه می‌کنند: «تا عمر دارن نگه‌شون می‌دارم [گاومیش‌ها را]» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۴۰). در این فضای بدون مرد و بدون جنگ، در سایه مراقبت مادرانه زنان، اندک اندک زخم‌های طبیعت التیام می‌پذیرد.

۲-۳-۳- پیوند با طبیعت عاملی برای کشف اصالت خود

اغلب دانشمندانی که از تئوری افتراق به عنوان راه حلی برای درک و دریافت قابلیت‌های من و بازیابی عزت نفس و عاملیت «خود» سخن گفته‌اند، ارتباط فعالانه و خلاق با جهان طبیعی را یکی از راهبردهای ثمربخش در جهت بازسازی اصالت خود و تعالی هویت فرد دانسته‌اند. همزیستی سالم با جهان طبیعی فارغ از نظام‌های ساخت بشر، نیازهای فرد به امنیت، تعلق‌پذیری و ریشه‌دار بودن را برآورده می‌سازد. پیوند نوال با طبیعت در رمان هرس، بازتعریفی نمادین از پیوندی است که مارگارت فولر در میان افسانه‌های بومیان

1. Motivation

آمریکا، از پیوند زن و خورشید نقل می‌کند. «نخل‌ها با نوال کاری کرده بودند که رسول هیچ‌وقت نتوانسته بود بکند. نوال مال نخل‌ها شده بود. مال این مردهای مرده دلدشاه‌پوش. پیش آنها آرام بود» (همان: ۱۸۲).

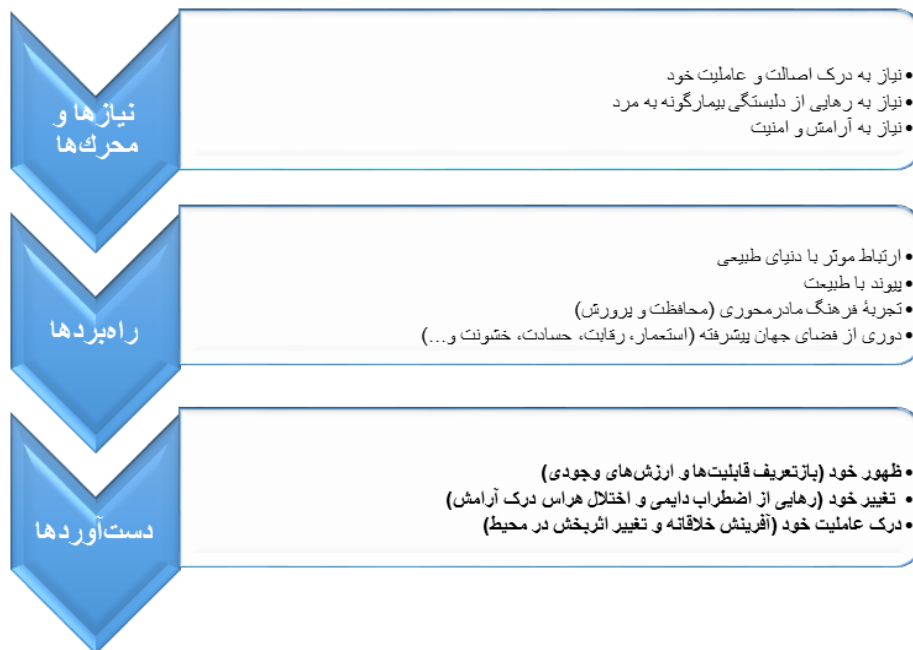
به اعتقاد اریک فروم، تعالی «خود» فرد در ارتباط با جهان طبیعی در چند مرحله شکل می‌گیرد: خود را به ظهور می‌رساند، خود را تغییر می‌دهد، قوای خود را به فعلیت درمی‌آورد یعنی قدرت خود را در آفرینندگی نشان می‌دهد (فروم، ۱۳۵۷: ۳۴)؛ این مسیر استعلایی را نوال در زنستان دارالطلعه مرحله به مرحله تا رسیدن به عاملیت و خود آرام و اصیل طی می‌کند. نوال می‌آموزد که آنچه به او هویت و اصالت می‌بخشد، نه حمایت یک حمایت‌کننده، بلکه قدرت درونی و استقلال شخصیت اوست. در طریق کشف خود، نوال می‌آموزد، مادام که وابسته به قدرت و حمایت غیر (مرد) است هرگز به شکوفایی شخصیتی و آرامش درون دست نخواهد یافت و این درک او را به این راه‌کار عمیق و معرفت‌شناختی می‌رساند که «از خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی»؛ قطع وابستگی به غیر، و استقلال یا اتکالی به نفس، مرحله دوم از مراحل تکامل خود را سبب می‌شود که تغییر و نوزایی خود در نوال است؛ او اکنون دیگر دنبال مرد نمی‌گردد و هر آنچه را که از دنیای بیرون طلب دارد در درون خود بدان دست یافته‌است و با آن به اتحاد رسیده‌است: «نوال آدم نبود که راه می‌رفت، روح بود، کند و آرام. راه نمی‌رفت، نزدیک زمین پرواز می‌کرد [...] تنش از تن تمام مرده‌هایش ساخته شده بود. از آقاش، از شرهان و بیشتر از همه از تهانی. منگی‌اش منگی تهانی بود. سفیدی صورتش هم [...] صدایش هم صدای نوال نبود. کلفت بود و خش‌دار. صدای آقاش بود که از گوی نوال می‌آمد» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۷۹). این نوزایی، نتیجه سفر درونی زن و ادراک قدرت عاملیت و اصالت خویش است که در سایه استقلال فکری و ذهنی و اندیشه‌ورزی انتقادی به هویت و موجودیت خود بدان دست یافته‌است. اتحاد زن با طبیعت، او را از حاشیه به مرکز می‌آورد و عاملی می‌شود برای بازیابی خود. اکنون زن نه دیگری یا سوژه، بلکه یک من تمام‌عیار است. طبیعت به او آرامش و منزلتی را عطا نموده‌است که رسول با راندن زن به حاشیه، علی‌رغم تمام تلاش‌ها نتوانسته بود به او بدهد.

۲-۳-۴- نوزایی هویتی و درک عاملیت زنانه

بازاندیشی در تئوری افتراق، بیانگر این نکته است که درک خویشتن راستین و اصیل تنها از طریق حذف مداخلات یا آگاهی‌های کاذبی اتفاق می‌افتد که دانش، فرهنگ یا ایدئولوژی بر «خود» فرد تحمیل می‌کند؛ «استقلال باید به فعلیت درآوردن توانمندی‌ها باشد؛ گنجینه‌ای از مهارت‌های هم‌سنگ که امکان انسجام شخصیتی را فراهم بیاورد، در بافتی از سطوح و انواع گوناگون قدرت مورد آزمایش قرار بگیرد و به نوبه خود امکاناتی را که دیگران به آن رسیده‌اند یا می‌گویند که دست‌یافتنی است، از امتحان بگذارند» (منسبریچ و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۰). نوال، به عنوان زنی که جنگ، شور و امید زندگی را از او به‌تمامی گرفته‌است، پای در مکان بی‌مرد می‌گذارد و اکنون در دارالطلعه در پیوند با طبیعت و با درک اصالت مادرانگی خود آرام گرفته‌است «این نخل‌ها مانده بودند جایی که هیچ مردی زنده نمانده بود. سوخته، مرده، اما سر پا. نخل‌ها نگهبان روستا بودند. لشکری همیشگی. همان مردهایی که نوال دنبالشان می‌گشت. مردهایی که در شهر نمی‌دید» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۸۱).

از منظر روان‌شناسی اجتماعی-شناختی، عامل بودن انسان عبارت است از فرایند فعال کاوش کردن، دست‌کاری کردن و تأثیر گذاشتن بر محیط برای رسیدن به نتایج مطلوب (فیست، ۱۳۸۸: ۴۶۵) با توجه به این تعریف، به نظر می‌رسد که زنان و بیش از همه، شخصیت اصلی رمان هرس یعنی نوال، با بودن و همزیستی در شرایط خاص دارالطلعه، عاملیت خود را با تأثیرگذاری خلاق و نتیجه‌بخش بر محیط به ثبوت رسانده‌اند. رابطه معنوی و در عین حال استثنایی نوال با طبیعت زخمی -و به‌گونه ویژه با نخل‌ها- علاوه بر دستاوردهای زیست‌محیطی، در بازسازی نگرش زن به خود و کمک به وی در درک ماهیت مستقلش، نقش کلیدی ایفا می‌کند؛ همچنان‌که طبیعت به نوال پناه داده‌است و با فراهم آوردن زمینه اتصال او با خویشتن خویش، به موجودیت او سیر تکاملی بخشیده‌است، نوال نیز با قدرت مادرانگی خود در حال حیات دوباره بخشیدن به طبیعت است: «زنا می‌گن نخلای مرده‌به زنده کردی. چی می‌گن؟» (مرعشی، ۱۳۹۶: ۱۷۹). در این مرحله است که سومین بخش از مراحل سه‌گانه تعالی فرد، پس از دو مرحله کشف خود و تغییر خود برای نوال اتفاق می‌افتد و آن عبارت است از بازشناسی قدرت عاملیت خود از طریق ایجاد تغییر در محیط (فروم، ۱۳۵۷: ۳۴)؛ پیشتر، انگاره‌های فرهنگی و اجتماعی، و نیز وابستگی شخصیتی و عدم استقلال هویتی، این ذهنیت را در او ایجاد نموده بود که سیر تکاملیش بدون داشتن سایه‌بانی از

قدرت و پشتوانه مردانه (پدر، شوهر یا پسر) ممکن نخواهد شد؛ جز این، تفکر بالادستی مردان و پذیرش و درونی شدن این اندیشه در نوال، اهمیت وجودی و جایگاه پدیدارشناختی زن و خود را در دیدگاهش تنزل داده بود (که به شکل افسردگی و بی‌تفاوتی نسبت به زندگی، فوبیای بی‌مردی و جست‌وجوی مرد و اشتیاق بی‌پایانش برای پسر‌دار شدن در داستان نمود یافته‌است)؛ اما اکنون اوضاع فرق کرده‌است؛ نوال با کمک به طبیعت و حمایت مادرانه از نخل‌ها - که با رشد مجدد می‌تواند نویدآور امید، زندگی دوباره و اقتصاد بارور برای حیات زنان و کل منطقه باشد- دریافته‌است که جایگاه اصیل او در زندگی طبیعی تا چه حد مهم و تأثیرگذار است و این یعنی احراز شرط عاملیت برای دستیابی به خود اصیل و بازیابی شده.



نمودار شماره ۲- نمودار حرکتی نوال پس از افتراق تا درک اصالت خود

۳- نتیجه‌گیری

این تحقیق در پی آن بود که ضمن ارائه تعاریف و نظریات مختلف فمینیست‌هایی با گرایش‌های متفاوت در زمینه تئوری افتراق یا استقلال زنان، فضای مستقل و تک‌جنسیتی ترسیم‌شده در رمان هرس را تحلیل نماید. جستجو در این رمان، نشانه‌های بسیاری از درونی‌شدن هویت فرودستی در زنان را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد؛ از میان این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- خودباختگی هویتی زن و تسلیم‌شدگی بی‌قید و شرط او به اندیشه بالادستی مرد.

- نیاز بیمارگونه زن به مرد به‌عنوان شخصیت عامل و قاهر.

- ترجیح مرد بر خود (زن) که در باور و عملکرد شخصیت‌های زن به‌گونه‌ای بارز تظاهر می‌کند و برخی از ارکان اصلی داستان (نظیر معاوضه دختر با پسر) بر این اساس شکل یافته‌است.

- نمایش شخصیت ایستا و «درخودمانده» از طرف زن در مقابل عاملیت و پویایی

شخصیت «برای‌خود» مرد.

- کینه‌توزی زنانه به عنوان یکی از واکنش‌های فرودستانه.

- مسأله اصلی این تحقیق، یعنی نمود افتراق زنانه در رمان هرس، پس از پیوستن شخصیت

اصلی زن داستان به مکان خالی از مرد دارالطلعه، حاصل می‌شود. در این مکان که فرهنگ زنانه و مادرمحور، به دور از مداخلات مردانه و در سکون و آرامش پس از جنگ، مجال ظهور یافته‌است، زن فرصت می‌یابد تا در آرامش طبیعت و از طریق سفر درونی و شهود باطنی، به درک حقیقی از خود اصیل و دارای اعتبار دست یابد. و ذهنیتش از خود و جنسیتش را تکامل بخشد. پیوند زن با طبیعت، از طریق بازیابی استقلال خود، اهمیت باروری و پرورندگی «خود» را به‌تمامی به زن نشان می‌دهد. در این زنستان، زنان، طبیعت و زمین، خود را بازسازی می‌کنند یعنی همان اصلی که فمینیست‌ها باور دارند که زنان در سایه افتراق و تحصیل هستی‌شناسی خودباورانه بدان دست خواهند یافت. نکته اساسی که باید به آن توجه نمود این است که در هستی‌شناختی زن، دو مفهوم زایش و تربیت از عناصر اصلی هویت اوست و زن از ایفای این نقش ابایی ندارد، به شرط آنکه این نقش او را به حاشیه دیگری بودن نراند. پذیرش زن از جانب مرد نه به شکل دیگری، بلکه در قامت «من» آن چیزی است که در رابطه با پیوند زن و نخل در این داستان می‌بینیم؛ این پیوند طبیعی، عاملی می‌شود برای آرامش و بازیابی قدرت عاملیت در

زن؛ و زن از شخصیت ایستا به پویایی می‌رسد. در این نوع رابطه دیگر مفهوم فرادستی و فرودستی یا مالک و مملوکی از میان برمیخیزد و همان‌گونه که در داستان و تحلیل آن اشاره شده‌است، اتحاد حاصل می‌شود.

منابع

- امیدی‌سرور، ح. ۱۳۹۶. «نگاهی به رمان هرس؛ نخلهای بی‌سر». پایگاه نقد و تحلیل مد و مه، قابل دسترسی از تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۹۶ www.madomeh.com/site/tag/tag/24583.htm
- ایریگاری، ل. ۱۳۸۱. «آن اندام جنسی که یک اندام نیست». *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، در ل. کهون. ترجمه ن. سرخوش، تهران: نی. ۴۸۱-۴۸۹.
- پاک‌نیا، م. و مردیها، م. ۱۳۹۴. *سیطره جنس*، تهران: نی.
- فروم، ا. ۱۳۵۷. *انسان راستین*، ترجمه م. کشاورز. تهران: طوفان.
- فیست، ج. و گری‌گوری، ج. ۱۳۸۸. *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه ی. سیدمحمدی. تهران: روان.
- فیض‌آبادی، ر. ۱۳۹۷. «ماتم ناتمام» منتشر شده در پایگاه خبری-تحلیلی *لیزنا* <https://www.lisna.ir> قابل دسترسی از تاریخ ۱ مرداد ۱۳۹۷.
- کنعانی، س. ۱۳۹۶. «نگاهی به رمان هرس». *پایگاه ایبنا*، www.ibna.ir/fa/doc/note/25331 قابل دسترسی از تاریخ ۴ آبان ۱۳۹۶.
- لاجوردی، ه. ۱۳۸۶. «فمینیسم مثبت - فمینیسم منفی». *پژوهش زنان*، ۳(۵): ۸۳-۱۰۷.
- لیوتار، ژف. ۱۳۸۴. *پدیده‌شناسی*، ترجمه ع. رشیدیان. تهران: نی.
- مرعشی، ن. ۱۳۹۶. *هرس*، تهران: چشمه.
- منسبریچ، ج. و دیگران. ۱۳۸۷. *دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم*، ترجمه ن. مهدویان. تهران: نی.
- موللی، ه. ۱۳۹۵. *مبانی روان‌کاوی فروید-لکان*، تهران: نی.
- هورنای، ک. ۱۳۹۴. *عصبیت و رشد آدمی*، ترجمه م. ج. مصفا. تهران: بهجت.
- هوسرل، ا. ۱۳۸۱. *تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی*، ترجمه ع. رشیدیان. تهران: نی.
- Bloom, M. V. 1980. *Adollescent Parental Separation*, New York: Gardner Press.
- Gilman, C. P. 1970. *The Home*, Oriana: Illinois University Press.
- _____. 1979. *Her Land*, New York: Pantheon.
- Fuller, M. 1971. *Woman in the Nineteenth century*, New York: Norton.
- Jaggar, A. 1983. "Feminism and the Objectes Justice", In James P. S. (ed.), *Social and Political Philosophy: Contemporary Perspectives*. London, UK: Routledge: 132-141.
- Wollstonecraft, M. 1795. *A Vindication of Rights of Woman*, Baltimour: Penguin.